بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 19/07/93

جلسه 1053

## اضطرار به ارتکاب بعض اطراف علم اجمالی

بحث راجع به اضطرار به ارتکاب بعض اطراف علم اجمالی است، و این دو فرض دارد:

فرض اول: اینکه مضطر شود مكلف به ارتكاب يك طرف معين.

فرض دوم:‌ اینکه مضطر شود مکلف به ارتكاب احد الاطراف لابعينه.

### اضطرار به ارتكاب يك طرف معين

اما فرض اول که اضطرار به یک طرف معین هست از اطراف علم اجمالی: مثل اينكه علم اجمالي پيدا كنيم كه يكي از اين دو آب نجس است و مضطر شويم به شرب اين اناء الف به طور معين، ‌اين فرض سه صورت دارد:

‌صورت اولی:‌ این است که اضطرار قبل از فعليت تكليف معلوم بالاجمال باشد، قبل از اينكه يكی از اين دو آب نجس بشود مضطر شد به شرب این آب الف.

در اين صورت يك وقت نجاست اين آب الف اثر ديگري دارد غير از حرمت شرب آن، ‌و يك وقت هيچ اثر ديگري غير از حرمت شرب ندارد، ‌اگر نجاست اين آب الف كه مضطر به شرب آن هستيم و شرب آن يقينا بر ما حلال شده است بخاطر اضطرار اگر این نجاست آب الف اثر ديگري مثل حرمت وضوء با آن دارد و مثل نجاست دهانمان بعد از اينكه اين آب الف را آشاميديم ‌كه موضوع است نجاست دهان براي مانعيت در نماز، در اين صورت اجتناب از آب دوم لازم است، زیرا هنوز علم اجمالي منجِّز برقرار است بين حرمت شرب این آب ب كه غير مضطر اليه هست و بين يك حكم الزامي ديگر غير از حرمت شرب آب الفی كه به اضطرار از بين رفت مثل حرمت وضو با این آب الف ‌و مثل مانعيت نماز با دهاني كه بعد از اضطرار اين آب الف را آشاميديم، علم اجمالي پيدا مي كنيم كه يا اين آب ب (كه مضطر به خوردنش نيستيم بخاطر شور بودنش،‌ چرا كه فرض اين است كه ما مثلا مضطر به خوردن آب شيرين هستيم نه شور) حرام است خوردنش بر ما، يا وضوء با آب الف حرام است، و مي توانيم اینجور بگوييم: ‌يا خوردن آب ب حرام است و يا حرام است وضعا نماز بخوانيم با دهاني كه ملاقي این آب الف هست، و اين علم اجمالي منجِّز است.

 مرحوم آقای خويي در توضيح اين مطلب سه فرض مطرح مي كند:

فرض اول: اينكه ما علم اجمالي داريم كه يكي از اين دو خلّ و سركه نجس است، و از طرفي مضطر هستيم به شرب سركه الف، ايشان فرموده: ‌نجاست خلّ غير از حرمت شرب اثر ديگري ندارد؛ اينجا مي پذيريم كه اضطرار به شرب این خلّ الف حرمت او را برداشت و ما ديگر علم اجمالي منجِّز نداريم ‌كه حرمت شرب خلّ ديگر را بر ما منجَّز كند، چون شرب خلّ ثاني حرمتش مي شود مشكوك به شك بدوي، چون خلّ اول مضطر اليه است و شربش بر ما شد حلال، وضوء با آن هم که علي ايّ حال جايز نبود چون آب مطلق نبود، در اين فرض ايشان فرموده است که ما ملتزم مي شويم كه شرب آن خلّي كه مضطر اليه نيست حلال است چون قبل از نجس شدن احد الخلّين ما مضطر شدیم به شرب خلّ الف، پس ما علم اجمالي نداريم به حرمت شرب خلّ ثاني.

فرض دوم: ‌اينكه ما مضطر شويم به شرب آب و بعد یک قطره اي بيفتد و ندانيم كه در اين آب افتاد يا در آن شير، ايشان فرموده است كه مبادا بیائید بگوييد من مضطر هستم به شرب اين آب و اضطرار به طرف معين قبل از فعليت تكليف است و لذا فكر كنيد كه شرب حليب هم بر شما جايز است، نخير، حرمت شرب حليب طرف علم اجمالي منجِّز است، چون كه ما مي دانيم يا شرب حليب حرام است اگر او نجس باشد يا وضوء با اين آب حرام است اگر اين آب نجس باشد، بله! با اضطرار شرب اين آب قطعا حلال شد، اما وضوء با این آب اگر نجس باشد که حلال نمی شود، پس علم اجمالي پيدا مي كنيم اما بحرمة شرب ذلك الحليب او حرمة الوضوء من هذا الماء المضطر الي شربه، و لذا این علم اجمالی منجِّز است.

فرض سوم: این است که ما دو آب داريم يكي شور و يكي شيرين و مضطر به شرب آب الف شديم كه شيرين است، بعد قطره خوني افتاد نمی دانيم كه در این آب الف افتاد يا در آن آب ب،‌ آقای خوئی فرموده باز علم اجمالي منجِّز داريم كه يا شرب آب ب كه مضطر اليه نيست حرام است يا وضوء با این آب الف كه مضطر الی شربه است حرام است.

پس اينطور نيست كه در این صورت اولی از اضطرار الی طرف معين ما به طور مطلق قانون وضع كنيم كه يجوز ارتكاب الطرف الآخر چون قبل از فعلیت تکلیف و قبل از علم اجمالی به تکلیف اضطرار پیدا کردیم به طرف معین، نخیر اینطور نیست، بايد تفصيل بدهيم بين آنجا كه اين طرف مضطر الیه اثر الزامي آخري غير از بحث حرمت شرب دارد يا ندارد، اگر اثر الزامی آخری غیر از حرمت شرب دارد مثل حرمت وضوء همین حرمت وضوء طرف علم اجمالی منجز قرار می گیرد و علم اجمالی پیدا می کنیم که یا وضوء از این آبی که مضطر الی شربه هستیم حرام است یا شرب آن مایع دیگر که مضطر الیه نیست حرام است، و این علم اجمالی منجِّز است .

اقول: ‌ما اصل فرمايش آقاي خويي را قبول داريم دیگران هم مطرح کرده اند كه بايد ما تمام احكام الزاميه را لحاظ كنيم، و اين اضطرار به ارتکاب این طرف معين كاري بكند كه هيچ اثر الزامي در اين طرف نباشد، ‌اين مدعا کاملا درست است، و لذا ما بايد فرض كنيم كه ما مضطريم به شرب تمام این مايع الف، و الا اگر مضطر بودیم به شرب بعض آن نسبت به آن بعض باقي باز علم اجمالي منجِّز هست، مثلا آن آب يك ليتر است و ما به نيم ليتر آن مضطريم خوب آن نيم ليتر ديگر هنوز طرف علم اجمالي مي شود كه يا خوردن آن حرام است و يا خوردن مايع ديگر، بنابر اين اضطرار بايد به ارتکاب تمام اين طرف باشد و نيز نجاست اين طرف غير از حرمت شرب اثر ديگري نداشته باشد.

ولی عرض ما به آقاي خويي اين است كه شما اين كبری را بر مثالهايي كه زديد دقيق تطبيق نكرديد:‌

اشكال اول: اما نسبت به آن فرض خلّين كه ما مضطر به شرب خل الف مي شويم بعد قطره خونی می افتد نمی دانیم در خلّ الف افتاد یا در خلّ ب، شما دیدید که خوب این خلّ اثري به نام وضوء ندارد و اثرش فقط شرب است، و لذا فرموديد اضطرار داريم به شرب خل الف، حرمت شرب او برداشته مي شود، و حرمت شرب خل ب هم که طرف علم اجمالي منجز نيست اصالة البرائة دارد، آقا این خل الف را ما بعد الاضطرار که خورديم دهان ما طرف علم اجمالي منجِّز مي شود که يا با اين دهان قبل از شستنش آن نمي توانم نماز بخوانم اگر این خلّي كه خوردم للاضطرار نجس باشد و يا آن خلّ دوم را نمي توانم بخورم اگر خلّ دوم نجس باشد، خوب ‌اين علم اجمالیِ منجِّز است.

ملاقي بعض اطراف شبهه محصوره در صورتي محكوم به طهارت است كه اصول عملیه در ملاقا و عدل الملاقا در زمان سابق تعارض و تساقط کرده باشند، شرط جریان اصل طهارت در ملاقی بعض اطراف شبهه این است که قبلا اصل طهارت در ملاقا و عدل الملاقا تعارضا تساقطا، مثل اینکه ما رسیدیم به دو آب فهمیدیم یکی از این دو آب اجمالا نجس است اصل طهارتها در این دو آب تعارض و تساقط کرد، بعد دستمان را زدیم به آب الف، بله آقای خوئی گفته و مشهور هم می گویند و ما هم قبول داریم کما سیأتی توضیحه که اصل طهارت در این دست ما جاری است بلامعارض، چون اصل طهارت در ملاقا و عدل الملاقا در زمان سابق تعارض و تساقط کردند، اصل طهارت در این ملاقی بلا معارض جاری می شود،‌ اما فرض اين است كه در ما نحن فیه خود شما فرموديد كه راجع به اين خلّ كه مضطر به شربش هستم نجاستش هيچ اثري ندارد جز حرمت شرب، حرمت شرب هم که بخاطر اضطرار رفع مي شود، پس اصل طهارت در آن خلّ ثانی که مضطرٌّ الیه نیست فی حد ذاته بلا معارض است، معارضش اصل طهارت در دهان من است كه مي خواهد بعد از شرب این خلّ الف جاري بشود براي رفع شبهه مانعيت آن فی الصلاة، و لذا اين علم اجمالي منجز است.

بله، نسبت به آن ظرف سركه، ظرف این سرکه اگر نجس باشد فعلا اثر الزامي ندارد،‌ هنوز فرض نكرديم كه دست ما يا دهان ما با آن ملاقات كرده باشد پس نجس بودن ظرف سرکه اول فعلا اثر تکلیفی الزامی ندارد، نجس است که باشد، پس علم اجمالي به اينكه يا خلّ دوم نجس است و شربش حرام يا ظرف اين سركه اول نجس است این علم اجمالي منجز نيست، این را قبول داریم چون نجس بودن ظرف سرکه اول اثر الزامی ای برای ما ندارد فعلا، و لكن نجاست دهان ما بعد از شرب این خل اول این اثر الزامي فعلي دارد كه مانعيت فی الصلاة است.

اشكال دوم: در مثال آب و شير كه ما مضطر به شرب آب شديم بعد قطره خونی افتاد نمی دانیم در آب افتاد یا در حلیب، اینجا فرموديد كه علم اجمالي منجِّز داريم كه يا شرب آن حليب حرام است که مضطر الیه نیست و يا وضوء با این آب که مضطر الی شربه هستیم حرام است، و لذا علم اجمالی منجِز است بايد اجتناب كنيم از وضوء با این آب و از خوردن آن حليب، ‌ما مي گوييم جناب آقای خوئی ‌طبق مبناي شما اصل حل در حليب جاري مي شود بلا معارض، چون خطاب مختص است، ما وقتي علم اجمالی پيدا كنيم كه يا اين آب كه مضطر الی شربه هستیم نجس شده است يا حليب نجس شده، ‌اصل طهارت در آب و حليب تساقط مي كنند، اما آب اصالة الحل ندارد چون شربش يقينا حلال است للاضطرار، وضوء با آن شايد باطل باشد اما اصالة الحل ناظر است به احكام تكليفي، اصالة الحل نفي حرمت تكليفيه مي كند، در مورد اين آبي كه مي دانيم شربش حرام تكليفي نيست وضوء با اين آب اگر نجس هم باشد حرام تكليفي نيست فوقش باطل است، قاعده حل به اعتراف خود شمای آقای خوئی برای نفی حرمت وضعیه جاری نمی شود که بگوید وضوء با این آب حرام وضعی نیست، بلکه فقط برای نفی حرمت تکلیفیه جاری می شود، وضوء با این آب هم که حرام تکلیفی نیست شرب این آب هم که مضطر الیه است پس یقینا حلال شده است، پس این آب قاعده حل ندارد، و لکن آن حلیب که مضطر الیه نیست احتمال این هست که شربش حرام تکلیفی باشد، بعد از تعارض قاعده طهارت در این آب و آن شیر قاعده حل در آن شير جاري می شود بلا معارض، پس چرا می فرمایید باید از آن شیر هم اجتناب کنیم بخاطر علم اجمالی منجِّز؟

اشكال سوم: و همينطور اگر دو آب باشد و ما اضطرار به شرب آب الف پيدا كنيم چون شيرين است و دكتر گفته است براي رفع بيماري حتما بايد آب شيرين بخوري، بعد یک قطره خون افتاد نمی دانیم در آب شیرین افتاد یا در آب شور افتاد، قاعده طهارت در این دو آب تعارض و تساقط مي كند اما دیگر این آب شيرين قاعده حل ندارد چون شربش یقینا حلال است بخاطر اضطرار، وضوء با آن هم که حرام تكليفي نيست که قاعده حل بخواهد نفی کند حرمت تکلیفیه آن را، اما قاعده حل در آب شور كه مضطر اليه نيست برای جواز شرب آن بلا معارض جاري است به عنوان خطاب مختص، لذا وجهي ندارد که ما در اینجا علم اجمالي را منجِّز بدانیم.

 لكن اصل كبری كه اضطرار به این طرف معین قبل از فعليت تكليف و قبل از علم اجمالي این در صورتي مجوز ارتكاب آن طرف آخر هست كه این طرف مضطر اليه غير از حرمت ارتكاب اثر ديگري نداشته باشد، اين كبری درست است، و نتیجه می گیریم در موردی که این طرف مضطر الیه اگر مثلا نجس باشد هیچ اثری غیر از حرمت شرب ندارد و حرمت شرب هم که با اضطرار رفع شد ما دیگر علم اجمالی به تکلیف نداریم، و لذا ارتکاب آن طرف دیگر هم جائز می شود.

يمكن ان يقال: ممكن است شما بگوييد اين مطلب كه گفتيد يجوز ارتكاب طرف الآخر لعدم العلم الاجمالي بالتكليف در صورتي درست است كه استصحاب موضوعي جاري نشود، اما ما در اينجا استصحاب موضوعي جاري مي كنيم، توضیح ذلک:

شما مضطر شدید به ارتکاب یک طرف معین، بعد علم اجمالي پيدا كرديد كه يا اين طرف حرام است يا آن طرف ديگر،‌ استصحاب مي گويد شما مضطر به ارتكاب حرام نيستيد، يعني شك داريد كه آيا شما مضطر به ارتكاب حرام هستيد يا نيستيد استصحاب مي گويد شما مضطر به ارتکاب حرام نيستيد، پس يقينا يك حرامی در این بين هست، چون یکی از این دو مایع یقینا نجس شد یا یکی از این دو مایع یقینا مغصوب است، استصحاب مي گويد شما مضطر به آن حرام واقعي نشديد، پس ما با اين استصحاب موضوعی اثبات مي كنيم كه يك حرمتی در بين هست چون استصحاب مي گويد شما مضطر به ارتکاب آن حرام نیستید.‌

اقول: این مطلب ناتمام است، زیرا ‌اولا: اين استصحاب اثر ندارد، چون اين استصحاب که اثبات نمی تواند بكند حرمت آن طرف دوم را كه مضطر اليه نيست، چون اصل مثبت مي شود، مثلا علم اجمالي پيدا كرديم كه يكي از اين دو مايع نجس است و قبل از اين علم اجمالي هم ما مضطر به شرب مایع الف شده بوديم، استصحاب عدم اضطرار به ارتکاب آن نجس معلوم بالاجمال که اثبات نمي كند اين مايع دوم كه مضطر به آن نيستيد حرام است یا نجس است، چون این اصل مثبت است، پس اين استصحاب فقط جامع تكليف را اثبات مي كند، می گوید يك تكليفي در اينجا هست اما ثابت نمي كند كه این تلكيف تعلق گرفته است به آن طرف غير مضطر اليه، ‌خوب جامع تكليفي كه مردد است بين يک فردی كه مقدور نيست و بين فرد دیگري كه مقدور است علم به همچنين تلكيفي منجز نيست فكيف باستصحابه، مثال بزنم: ‌نمي دانيد مولا به شما گفت اكرم زيد بن عمرو كه از اكرامش عاجزيد و يا گفت اكرم زيد بن بكر كه اکرام او مقدور شما است، ‌علم پيدا كرديد به توجه خطاب امر،(مخصوصا بنابر آن مسلک كه مي گويد قدرت شرط تنجز تكليف است نه شرط اصل تكليف هیچ مشکلی ندارد)، علم پیدا می کنیم که مولا یک تکلیفی به ما متوجه کرده است اما متعلق تکلیف مردد است بين فردي كه مقدور قطعي است و بین آن فردي كه غير مقدور است قطعا، اگر متعلق تکلیف اکرام زید بن عمرو باشد غیر مقدور است قطعا، اگر متعلق تکلیف اکرام زید بن بکر باشد مقدور است قطعا، در همچنین موردی این علم به جامع تکلیف که مردد است بین یک متعلقی که غیر مقدور است قطعا و بین متعلق دیگری که مقدور است قطعا علم به همچنین تکلیفی عند العقل و العقلاء منجز نيست، شك در قدرت در جايي مجرای قاعده اشتغال است كه تکلیف به یک متعلق معینی تعلق بگیرد، مثلا بگويد اكرم زيد بن عمرو و من نمي دانم قدرت بر اكرام زيد بن عمرو را دارم يا ندارم، اینجا اجماع و ارتکاز عقلاء داريم كه بايد احتياط كرد برویم تحقیق کنیم ببینیم قادر هستیم بر اکرام زید بن عمرو او را اکرام کنیم، اما در جايي كه تكليف مردد است بين مقدور قطعي و غير مقدور قطعي این تکلیف اصلا عند العقل و العقلاء منجز نيست و مانع از اجراي اصالة البرائة نسبت به آن طرفی که مقدور قطعی است نمی شود، ما اصل برائت جاري مي كنيم كه انشاء الله مكلف به اكرام زيد بن بكر که اکرام او مقدور ماست نيستيم اما اكرام زید بن عمرو برفرض امر داشته باشد اما فرض این است که ما قادر بر آن نيستيم، قدرت حداقل شرط تنجّز تکلیف است، خوب استصحاب دیگر بالاتر از علم وجداني که نيست، ‌و لذا اين استصحاب اثر ندارد و مانع از جريان اصل برائت از آن طرف آخر که مقدور است نمي شود، ما در ما نحن فیه می توانیم اصل برائت جاری کنیم از حرمت آن طرفی که مضطر الیه نیست، هذا کله فی الصورة الاولی.

صورت ثانیه: صورت دوم این است که تحقق اضطرار قبل از علم اجمالي به تکلیف باشد ولكن بعد از فعليت تكليف، ‌ما ساعت هشت صبح مضطر شدیم به شرب این مايع الف، ساعت نه صبح علم اجمالی پيدا كرديم كه ساعت هفت یعنی یک ساعت قبل از اضطرار يا اين مايع الف نجس شده بود يا آن مايع ب، ‌اضطرار ما بعد از فعليت تكليف معلوم بالاجمال و قبل از تحقق علم اجمالي رخ داده است.‌

 مشهور در اينجا هم فرموده اند علم اجمالي منجز نيست َ،چون علم اجمالي وقتي می آید يك طرفش مضطراليه شده است و لذا صلاحيت تنجيز را نسبت به اين طرف ندارد، يعني ساعت نه كه علم اجمالي پيدا كند يا مايع الف نجس است يا مایع ب، خوب این مايع الف يك ساعت قبل مضطر الی شربه شد و جايز شد شرب آن بخاطر اضطرار، پس این علم اجمالي مقتضی تنجیز نیست نسبت به او، نسبت به آن مايع ب اصل طهارت و اصالة الحل جاري مي شود بلا معارض.

مرحوم نائینی ‌در اجود التقریرات و فوائد الاصول در هر دو تقرير نقل شده است كه فرموده اند که ما در اين دوره همين نظر را قبول مي كنيم كه اين علم اجمالي منجز نيست، اما در دوره هاي سابقه قائل بوديم كه این علم اجمالي در صورت ثانیه منجز است، (ظاهرا فوائد الاصول دوره قبل از اجود التقریرات است و اجود التقریرات آخرین دوره اصولیه مرحوم نائینی است، قبل از این دوره دوره فوائد الاصول بوده، معلوم می شود آن دوره ای که مرحوم نائینی اختیار کرد منجزیت علم اجمالی را در این صورت ثانیه دوره قبل از این فوائد الاصول بوده است)، وجهي كه ايشان ذكر كرده بوده که اجتناب از این مایع ب که مضطر الیه نیست لازم است در این صورت ثانیه وجهی که ذکر کرده این است: فرموده علت اینکه علم منجز است این نیست که چون یک صفت خاصه و یک صفت نفسانیه است، بلکه علت منجزیت علم اجمالی اين است كه كاشف و طريق به واقع است، بخاطر اينكه جهت طريقيت و كشف از واقع دارد علم اجمالي يا علم تفصيلي منجز است، پس ما باید جهت کشف علم را ببینیم، اگر علم ما بخورد به معلوم سابق خوب جهت كشفش هم مربوط مي شود به معلوم سابق، درست است كه علم اجمالي در این صورت ثانیه ساعت نه حاصل شد که یا این مایع الف نجس است یا مایع ب، لکن معلوم بالاجمال مربوط می شود به ساعت هفت كه قبل از طروّ اضطرار است، پس اين علم تعلق گرفت به يك تكليف فعلي، شك مي كنيم كه آيا با اضطرار به شرب مايع الف اين تكليف ساقط شد يا نه، شك در مسقط مي شود، علم به تکلیف فعلی پیدا می کنیم و شک در مسقط آن داریم كه مجراي قاعده اشتغال خواهد بود، لذا نقل شده است كه ايشان در دوره سابقه بر فوائد الاصول و اجود التقریرات قائل بودند که اجتناب از این مایع ب لازم است، و لکن بعدا عدول کردند که وجه عدولشان را انشاء الله عرض خواهیم کرد.